



## تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه های سیاست و روابط بین الملل: فرهنگ به عنوان عرصه ای برای تعامل یا تقابل

دکتر علیرضا رضائی\* - قاسم ترابی\*\*

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۷/۵ و تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۸/۱۳)

### چکیده

تبیین نقش و جایگاه فرهنگ در تئوری های روابط بین الملل از اهمیت وافری برخوردار است، به خصوص با طرح نظریات متاخر در روابط بین الملل شاهد پررنگ تر شدن نقش فرهنگ به عنوان مبنایی جهت تحلیل و تبیین موضوعات و مسائل بین المللی هستیم. درحالی که اندیشمندان و متفکران کلاسیک روابط بین الملل در توضیح عوامل موثر در تبیین مسائل بین المللی، بر حوزه های سیاسی، امنیتی و اقتصادی تاکید می نمودند، گروهی از آنها دریافتند که تنها با مورد توجه قراردادن این حوزه ها نمی توان به ژرفای روابط بین الملل دست یافت. این گروه از متفکران پاسخ سؤالات خود را در حیطه فرهنگ و مسائل فرهنگی جستجو می کنند و بر آن شدند که ضمن پذیرش عوامل مؤثر و عمده سیاسی، امنیتی و اقتصادی، توجهی ویژه به مقوله فرهنگ نمایند و این بعد مهم از ابعاد زندگی اجتماعی در

\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان، گروه روابط بین الملل، همدان، ایران.

\*\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد همدان، گروه علوم سیاسی، همدان، ایران.

عرصه روابط بین الملل را نیز مورد مطالعه قرار دهند. متفکران مورد بحث به فرهنگ به عنوان پدیده‌ای مهم می‌نگرند که از دید متفکران کلاسیک پنهان مانده است. انتقاد اصلی آنها به نظریات قبلی آن است که به نقش فرهنگ در روابط بین الملل توجه ننموده‌اند. در این راستا، با مبنا قرار گرفتن فرهنگ در کنار ابعاد سیاسی، امنیتی و اقتصادی در تبیین مسائل بین المللی توسط این اندیشمندان، دو طرز تلقی بروز و ظهور یافته است؛ عده‌ای فرهنگ را عرصه تقابل و تضاد، و بنیان تنش‌ها در عرصه روابط بین الملل برشمردند، و برخی در مقابل گروه نخست برآندند که فرهنگ عرصه گفتگو، تعامل و یکپارچگی در عرصه روابط بین الملل می‌باشد. با توجه به این شکاف، هدف مقاله حاضر در سطح کلان بررسی رابطه فرهنگ و سیاست و ارتباط فرهنگ و روابط بین الملل است. در سطحی خرد نیز بررسی جایگاه فرهنگ در تئوری‌های روابط بین الملل مدنظر است.

## کلید واژگان

تئوری‌های روابط بین الملل، تقابل فرهنگی، تعامل فرهنگی، سازه‌انگاری، رئالیسم، لیبرالیسم، دیپلماسی فرهنگی، سیاست خارجی.

## مقدمه

از آنجا که سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی تلقی می‌شود و روابط بین المللی نیز به مجموعه روابط جریان‌یافته فرامرزی از جمله روابط فرهنگی تعریف می‌شود، پای فرهنگ به عرصه سیاست خارجی و روابط بین الملل نیز کشیده می‌شود. در عین حال برای سهولت مطالعه بهتر است این دو حوزه را از هم تفکیک کرده و ابتدا به صورت‌گذرا نگاهی داشته باشیم بر روابط فرهنگ و سیاست به طور کلی و سپس به تعامل فرهنگ، سیاست خارجی و روابط بین المللی بپردازیم. اگر بخواهیم در رابطه با ارتباط فرهنگ و سیاست یک دید کلی بدست بیاوریم، باید همه زوایای این ارتباط را بررسی کنیم. به طور کلی در رابطه با ارتباط این دو حوزه سه دیدگاه کلی را می‌توان مطرح کرد.

الف) تقدم سیاست: در این دیدگاه، فرهنگ به عنوان تابعی از سیاست مطرح می‌شود. این دیدگاه به روشنی در نظریه های مارکس قابل پیگیری می‌باشد. مارکس فرهنگ و سیاست را از مقوله‌های روبنایی

می دانست؛ زیرا به باور وی زیربنا شیوه تولید است. با این وجود، همه مقوله های روبنایی در یک ردیف قرار نمی گیرد. بر این اساس نقش قدرت بیشتر از سایر مقوله های روبنایی است. به تعبیر مارکس قدرت آن قدر نقش دارد که از همه مقوله های دیگر روبنایی مهم تر باشد. به این ترتیب فرهنگ به هیچ روی از استقلال برخوردار نیست و از یک سو بازتاب منافع یک طبقه است و از سوی دیگر ابزاری است در دست طبقه مسلط. ضمن این که خود سیاست نیز تحت تاثیر عوامل زیربنایی قرار دارد و در نتیجه به عنوان پدیده ای مستقل محسوب نمی گردد. (لینکلینتر، ۱۳۷۶: ۵۵-۵) در مقابل، در نگرش ماکس وبر در ابتدا چنین به نظر می رسد که فرهنگ و دگرگونی های آن بن مایه تمامی دگرگونی های اجتماعی است و از این بابت باید وبر را بنیانگذار فرهنگ گرایی دانست. با این وجود، با تعریف او از دولت در عبارت «گروهی که در محدوده سرزمینی خاص انحصار کار بست خشونت فیزیکی مشروعیت را در دست دارد» همه چیز عوض می شود. از این رو می توان وبر را در زمره کسانی قرار داد که سیاست را به قدرت همه جانبه تعبیر می کنند. (ماکس وبر، ۱۳۷۶: ۱۶)

ب) تقدم فرهنگ: در این نگرش فرهنگ چیزی شبیه ناخودآگاه جمعی تلقی می شود که به تمام رفتارها، اندیشه ها و نهادها جهت می دهد. فرق نگرش اول و دوم در این است که فرهنگ گرایی مختوم به نژادپرستی و برخورد تمدن ها، حوزه های تمدنی و فرهنگی را غیرقابل تحمیل به دیگری می داند. از مهم ترین طرفداران تقدم فرهنگ بر سیاست، طرفداران مکتب فرانکفورت یا همان مکتب انتقادی در معنای اخص هستند. هورکهایمر، آدورنو، هربرت مارکوزه، هابرماس، مهم ترین طرفداران اهمیت فرهنگ و تقدم آن هستند. (قوام، ۱۳۸۴: ۱۹۸-۱۹۲) لازم به اشاره است که طرفداران این مکتب به شدت تحت تاثیر اندیشه های مارکس قرار دارند؛ با این وجود در آراء و اندیشه های وی تغییرات اساسی ایجاد نمودند. به عنوان مثال، این افراد چندان با تقسیم بندی زیربنا و روبنای مارکس موافق نبودند و فرهنگ را از عناصر تاثیرگذار و نسبتاً مستقل می دانستند. (Cox, 1996)

ضمن اینکه این افراد تحت تاثیر اندیشه های گرامشی نیز قرار داشته اند. نکته محوری اندیشه های گرامشی تاکید بر اهمیت فرهنگ در عرصه زندگی سیاسی و اقتصادی است. به نظر گرامشی نقطه تاریک اندیشه های مارکس عدم توجه جدی وی به اهمیت فرهنگ بر می گردد. در مقابل گرامشی با ارزش قائل شدن برای فرهنگ معتقد بود که این عامل نقش حیاتی در تداوم نظام سرمایه داری داشته

است. وی با استفاده از مفهوم هژمونی اهمیت فرهنگ را در عرصه سیاسی و اقتصادی مشخص نمود؛ مفهومی که بعدها توسط طرفداران وی چون رابرت کاکس به گستردگی در نظریات روابط بین الملل مورد استفاده قرار گرفت. (لینکلینتر، ۱۳۸۶: ۲۳۳-۲۰۶)

ج) تأثیر متقابل: اندیشه تأثیرپذیری فرهنگ و سیاست از همدیگر بیش از دو تفکر بالا مورد توجه قرار گرفته است. به عنوان مثال، می توان به اندیشه های تالکوت پارسونز در این زمینه اشاره نمود. پارسونز با رد تأثیرپذیری یک طرفه معتقد بود سیاست و اقتصاد در یک تعامل دوطرفه قرار دارند؛ بنابراین نباید اولویت را به یکی از آنها داد. در واقع تمام نگرش های جامعه شناسی اگر تحت تأثیر عوامل ایدئولوژیک یا گرایش های فلسفی قرار نداشته باشند، همیشه و همه جا به تعامل و تأثیر متقابل باور دارند. در حال حاضر نظریه تأثیر متقابل بیش از سایر نظریات در این حوزه مد نظر اندیشمندان سیاسی قرار گرفته است. (Almond and Verba, 1980)

فرهنگ از دو طریق عمده یعنی افراد و نهادها بر تصمیمات سیاسی اثر می گذارد. در واقع، نهادهای فرهنگی از عوامل موثر بر شیوه تصمیم گیری در هر جامعه محسوب می شوند. از نظر لینن تأثیر فرهنگ بر شخصیت افراد بسیار بیشتر از ویژگی های روانی آنهاست. بر این اساس، روح ملی، وجدان جمعی و هر مفهوم دیگری که تاکنون برای نشان دادن همبستگی اجتماعی مطرح شده است نقش مهمی در عرصه سیاست ایفا می کند. جامعه بدون یک ذهنیت مشترک و نهادهایی که در مخیله خود می سازد و به آنها دل می بندد پایدار نخواهد ماند. به هر حال، تأثیر فرهنگ بر شخصیت افراد تصمیم گیرنده و نیز بر کنش های سیاسی امری آشکار است. در هر جامعه ای نهادهای فرهنگی رابطه نزدیکی با دستگاه های دولتی دارند و به طرق مختلف بر تصمیمات آنها اثر می گذارند. (Lynn, 1985)

از منظری دیگر معمولاً ابزارهای قدرت دولت به دو دسته کلی یعنی قهری و فرهنگی تقسیم می شوند. در این قسمت به ابزارهای فرهنگی (به عنوان ابزارهای قدرت) اشاره می شود. بر این اساس، ابزارهای فرهنگی قدرت اجزای مختلف یک نظام فرهنگی مثل امور قدسی، اسطوره، ایدئولوژی و ارزش ها هستند که در تمامی نظام های سیاسی به طور جدی به کار قدرت سیاسی می آیند.

الف) امور قدسی و قدرت سیاسی: یکی از قدیمی ترین شیوه های اعمال قدرت سیاسی، انتساب قدرت به یک مأخذ قدسی است. به عنوان مثال، فراعنه مصر برای توجیه حکومت خود خود را خدا می نامیدند.

\_\_\_\_\_ تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه های سیاست و روابط بین الملل: فرهنگ به عنوان... ◇

پادشاهان ایران هم قدرت خود را با روشهای ظریف تر به ذات باریتعالی نسبت می دادند یا حداقل خدا را سایه خدا در روی زمین معرفی می نمودند. (بریان، ۱۳۷۲: ۴۱) به هر حال با گسترش تفکرات سکولار در سطح جهان شرایط و فضای محدودی برای تداوم چنین اندیشه های باقی مانده است. با این وجود، باز می توان در میان مناطق مختلف جهان با سیستم های حکومتی برخورد نمود که مبنای مشروعیت خود را بر امور قدسی قرار داده اند. به عنوان مثال، در برخی کشورهای عربی چون عربستان نقش امور قدسی در عرصه زندگی سیاسی بسیار پررنگ است.

ب) ایدئولوژی به عنوان ابزار قدرت: ایدئولوژی ها مبنایی فلسفی دارند، اما کارکرد سیاسی آنها یکسان است. ایدئولوژی ها همبستگی اجتماعی را تضمین و قدرت سیاسی را تسهیل می کنند. ایدئولوژی در درجه اول شامل نگرش ها و بینش هایی است که بر پایه نوعی «هستی شناسی»<sup>۱</sup> و با بهره گیری از نظریه های علمی و البته تحت تأثیر محیط و حتی منافع شخصی اندیشه پرداز و ایدئولوگ به تبیین موضوع مورد نظر می پردازد و دارندگان آنها نیز برآنند تا این گونه نگرش را در عمل پیاده کنند.

(Hoare, Smith, 1972)

معمولاً سه نهاد اساسی وظیفه نشر ایدئولوژی را بر عهده دارند که عبارتند از: کلیسا یا سایر نهادهای مذهبی، نهادهای آموزشی و رسانه های جمعی. سازمان های دیگر مثل ارتش، دستگاه قضایی و پلیس هم به طور جنبی دارای فعالیت های فرهنگی هستند. در مجموع می توان تمام نهادهایی را که ممکن است به طور مستقیم یا غیرمستقیم بر افکار عمومی اثر بگذارند، مثل کتابخانه ها، انجمن ها و باشگاه ها را در همین مجموعه قرار داد. ضمن این که، در دنیای کنونی با توجه به انقلاب اطلاعات و ارتباطات نقش رسانه ها چون اینترنت و ماهواره در این حوزه بیش از سایر نهادها است. ایدئولوژی ها باعث افزایش مشروعیت نظام سیاسی و متقاعدشدن مردم به اطاعت از تمامی قواعد و قوانین می شوند. بنابراین ایدئولوژی ابزاری است با ماهیت مدنی که قدرت سیاسی را در جامعه مدنی تسهیل می کند و نشر آن هم بر عهده روشنفکران است. به هر حال، اگر دولتی موفق به زمینه سازی قدرت خود در جامعه مدنی از طریق ایدئولوژی نشود چاره ای جز تکیه بر زور ندارد.

<sup>۱</sup> - Ontology

ج) بهره‌گیری از اسطوره‌ها: اسطوره‌ها محکم‌ترین رشته‌هایی هستند که تداوم فرهنگی یک جامعه را تضمین و پایه محکمی برای هویت فرهنگی یک قوم یا جامعه بوجود می‌آورند. «پی‌یر کلاستر» بر کار ویژه تأسیسی اسطوره‌ها تأکید دارد و معتقد است که جامعه از پویایی درونی آن سر چشمه نمی‌گیرد، بلکه این آیین‌های اولیه واسطوره‌ها هستند که اولین ماده همبستگی را بوجود می‌آورند. اگر دولتی بتواند بر قدرت اسطوره‌ها تکیه زند، ستاره اقبال او از هر دولت خردگرایی درخشنده تر خواهد بود. (قوام، ۱۳۸۴: ۹-۱۵) شاید هیچ چیز به اندازه افسانه در فرآیند قدرت دخیل نباشد. به این ترتیب غیرسیاسی‌ترین موضوع‌ها (امر قدسی، اسطوره، افسانه و...) به سیاسی‌ترین پدیده‌ها تبدیل می‌شوند. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که پرآوازه‌ترین متفکران معاصر مثل فروید، نیچه و وبر کسانی هستند که انگاره‌های خود را بر پایه مثال‌های افسانه‌ای و اسطوره‌های یونانی باستانی بنا نهاده‌اند.

## ۱- فرهنگ و روابط بین الملل

نخستین دانشمندان رشته روابط بین الملل در توضیح طیف گسترده تفاوت‌ها در سطح بین المللی، به مفهوم تمدن روی آوردند. مفهوم تمدن روابط سلسله مراتبی سراسر جهان را مشخص می‌کرد. این رویکرد در نیمه دوم قرن نوزدهم، به طور فزاینده‌ای بر نظریه نژادی استوار شد که جنگ‌های را نیز به دنبال داشت. پس از آن اندیشمندان روابط بین الملل ضمن انکار ارتباط جبرگرایی زیستی با مفهوم تمدن، برآن بودند که بجای جنگ، صلح مشخصه رفتار متمدنانه است. جنگ ثابت کرد که برداشت جبرگرایی زیستی از روابط بین الملل اشتباه است. در این فرایند با تأسیس نظام بین المللی جدید؛ یعنی جامعه ملل، تصور انسان‌گرایانه از فرهنگ، در رشته روابط بین الملل جان گرفت. (ریوز، ۱۳۸۷: ۴۲) با تأسیس سازمان ملل و نهاد فرهنگی وابسته به آن - یونسکو - این عقیده که رویکرد فرهنگی می‌تواند مزیت‌های زیادی برای سیاست بین الملل به بار آورد، به طور گسترده‌ای حفظ و گسترش یافت. البته بعدها با رشد اندیشه‌های واقع‌گرایانه در روابط بین الملل، بویژه نظریه واقع‌گرایی سیاسی مورگنتا، توجه اندکی به تصور انسان‌گرایانه از فرهنگ شد. کتاب سیاست میان ملت‌ها، (مورگنتا، ۱۳۸۴) مخالف ایده انسان‌گرایانه از فرهنگ است. این کتاب از تصور انسان‌شناسانه و نفوذ آن در امور ملی و بین‌المللی در برابر تصور انسان‌گرایانه حمایت می‌کند. (ریوز، همان: ۱۸۱)

## ۲- نحوه تأثیرگذاری فرهنگ بر سیاست خارجی

۱- از طریق عاملان و تصمیم گیرندگان: انتظار می رود عاملان سیاست خارجی جزو فرهیخته ترین و آگاهترین افراد جامعه باشند. در گذشته معمولاً در اغلب کشورهای جهان این حوزه به اشراف تعلق داشت؛ زیرا این حرفه اقتضا می کند که از افراد محتاط و محافظه کار و سنتی استفاده شود. اشراف عموماً تعلق خاطری عمیق به گذشته، تاریخ و فرهنگ نیاکانی خویش دارند. در حال حاضر نیز در بسیاری از کشورها به دلیل وجود همین خصوصیات، اشراف قدرت سیاسی را در دست دارند.

علاوه بر این موضوع، به طور معمول همه افراد بر پایه قوانین جامعه شناختی و از طریق فرهنگ عمومی و وجدان جمعی حامل نظام های ارزشی، اصول اخلاق و ویژگی های فرهنگی جامعه خویش اند و هنگام تصمیم گیری تمام این عناصر در ناخودآگاه مشخص آنها وجود دارد. بنابراین زمانی که یک فرد به عنوان تصمیم گذار و رهبر یک کشور در مقام تصمیم گیری برمی آید به شدت تحت تاثیر ارزش ها و فرهنگ جامعه خود قرار می گیرد.

۲- از طریق سازمانها و نهادهای دولتی: شاید بتوان مهم ترین شکل تاثیر فرهنگ بر سیاست و روابط خارجی را در ایجاد ساختار سیاسی یک کشور دانست. به هر حال در هر کشور شکل نظام سیاسی به شدت تحت تاثیر فرهنگ همان جامعه قرار دارد. بنابراین فرهنگ به شکل غیرمستقیم از مهم ترین عوامل شکل دهنده به سیاست خارجی است. لازم به اشاره است که کارشناسان سیاسی رابطه بین شکل حکومت و سیاست خارجی را اثبات نموده اند. به عنوان مثال، نظام های سیاسی اقتدارگرا و دیکتاتوری تمایل بیشتر برای سیاست خارجی تهاجمی و جنگ دارند، در مقابل دموکراسی ها حداقل در بین خود سیاست خارجی ملایم تری را دنبال می نمایند. ضمن این که وجود دیکتاتوری یا دموکراسی در یک کشور به شدت تحت تاثیر فرهنگ آن کشور قرار دارد؛ در نتیجه به شکل غیرمستقیم فرهنگ نقش فراوانی در شکل دهی به سیاست خارجی دارد. (نقیب زاده، ۱۳۸۱) به علاوه از سال ۱۹۴۵ به بعد بسیاری از دولت ها به ایجاد یک دفتر مشاوره و رایزنی فرهنگی در سفارتخانه های خود اقدام کرده اند و بسیاری از آنها توافقنامه های فرهنگی دوجانبه به امضا رسانده اند و بسیاری نیز در خارج از مرزهای خود دوایر و مراکز فرهنگی بر پا کرده اند.

۳- ایدئولوژی: همان طور که در پیش از این مطرح شود، رابطه ایدئولوژی و سیاست بسیار پیچیده است.

همان طور که پارتو می گوید؛ ممکن است ایدئولوژی سرپوشی بر نیات واقعی یک فرد یا حزب یا دولت باشد؛ اما گاه عکس این موضوع وجود دارد. بعضی از دولتها که به دقت از ایدئولوژی پیروی می کنند از انتساب هر ایدئولوژی به خود پرهیز دارند. به هر حال هر دولتی به درجات مختلف از یک ایدئولوژی پیروی می کند، اما بعضی از دولتها به طور رسمی یک ایدئولوژی مشخص را راهنمای عمل خود قرار می دهند. بدین ترتیب در مورد تمامی کشورها نقش ایدئولوژی در سیاست خارجی و داخلی برجسته است، منتهی در مورد برخی کشورها ایدئولوژی به مهم ترین عامل تاثیرگذار در عرصه داخلی و بین المللی تبدیل می شود.

۴- سیاست های خارجی به مثابه بازتابی از فرهنگ و خلق و خوی ملی: استانلی هافمن معتقد است که هر ملتی سبک و سیاق ملی خود را داشته و این سبک و سیاق در سیاست خارجی آنها بازتابی شفاف و کامل پیدا می کند. برای مثال آمریکایی ها که خود را ملتی بر گزیده تصور می کنند در قبال سایرین برای خود رسالتی قائل هستند و چنین می پندارند که روی جزیره نجات قرار دارند و سایر ملتها دست نیاز به جانب آنها دراز کرده اند.

بنابراین، عامل فرهنگ همیشه یکی از عوامل تاثیرگذار اصلی سیاست خارجی و روابط بین المللی بوده است؛ اما نحوه اثرگذاری در هر دوره بسته به عوامل و شرایط دیگر فرق می کند. به عنوان مثال، یونانیان غیر یونانی ها را بربر خوانده و سیاست خارجی خود را نسبت به آنها بر پایه یک نگرش نژادپرستانه و با حالتی فرادستانه مشخص می کرده اند. از آنجا که تمدن و فرهنگ یونان یکی از سه پایه اساسی تمدن غرب است (دو پایه دیگر تمدن رم و دین مسیح است) این حالت هنوز هم به صورت یکی از شاخص های سیاست خارجی میراث خواران غربی این تمدن باقی مانده است. این دیدگاه در جنگ های استعماری و همچنین سیاست های برتری جویانه غرب در مقابل سایر کشورها خود را آشکارا نشان می داد. به علاوه، امروزه نه تنها اغلب کشورها سعی در تدوین یک سیاست فرهنگی داشته و تشکیلاتی مانند وابستگی یا رایزنی فرهنگی را در درون وزارت خارجه خود تعبیه می کنند؛ بلکه عوامل مذهبی و فرهنگی در جهت گیری کلی سیاست خارجی آنها سهم به سزایی دارد. چنان که بعضی ها حمایت آمریکا از اسرائیل را نتیجه نگرش مذهبی رهبران آمریکا و علاقه آنها به آزادسازی اماکن مقدس یهودی- مسیحی از چنگ مسلمانان ذکر می کنند. (نقیب زاده، ۱۳۸۱: ۴۶-۴۲) ضمن این که، در بسیاری



\_\_\_\_\_ تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه های سیاست و روابط بین الملل: فرهنگ به عنوان... ◇

از موارد الگوهای رفتاری دولت‌ها که از طریق سیاست خارجی و شیوه‌های تبیین منافع ملی در سیاست بین‌الملل تجلی می‌یابد، با توجه به مختصات و ویژگی‌های هنجاری و فرهنگی و با در نظر گرفتن میزان برخورداری از قابلیت‌ها و توانایی‌های لازم، صورت‌های پیچیده گوناگونی به صورت استیلا، تساهل، همکاری، خودبستگی، آشتی‌پذیری، آشتی‌ناپذیری به خود می‌گیرد. با توجه به ویژگی‌های هنجاری مزبور، باید این انتظار را داشت که دولت‌ها دارای زبان دیپلماتیک گوناگون در تعاملات خویش با دیگران باشند. تحت این شرایط میزان مبادلات هنجاری و فصول مشترک و غیرمشترک ارزش‌ها مشخص‌کننده موقعیت دیپلماتیک دولت‌ها در عرصه سیاست بین‌الملل می‌باشند. (قوام، ۱۳۸۴: ۱۲۳-۱۲۲)

در پایان این بخش باید گفت، توجه به مسائل هنجاری، ارزشی و اسطوره‌ای می‌تواند به درک در طبقه‌بندی سیاست خارجی دولت‌ها به صورت پراگماتیک، ایدئولوژیک، اسلامی، مسیحی، دموکراتیک، کثرت‌گرا و جز اینها کمک کند. تحت این شرایط آثار ویژگی‌های فرهنگی بر سیاست خارجی و انعکاس آن در تعاملات رفتاری واحدهای سیاسی با یکدیگر می‌تواند تصویر واضح‌تری در سیاست بین‌الملل به دست دهد. برداشت‌هایی که هر یک از دولت‌ها از مختصات فرهنگی و هنجاری جوامع گوناگون دارند می‌تواند از نگاه دارندگان آن فرهنگ متفاوت باشند. ضمناً می‌توان در هر دوره و عصری ارزیابی خاص از مختصات فرهنگی بین‌المللی به عمل آورد. منظور از فرهنگ بین‌المللی ارزش‌ها و هنجارهای عامی هستند که در طول زمان مورد پذیرش جامعه بین‌الملل قرار گرفته و دارای عملکردهای خاصی می‌باشند. تجلی این فرهنگ را می‌توان در چارچوب عملکرد رژیم‌های بین‌المللی و در قالب هنجارها، مقررات، قوانین و کنوانسیون‌های بین‌المللی مشاهده کرد. (قوام، ۱۳۸۴: ۱۲۳)

### ۳- نحوه تأثیرگذاری فرهنگ بر روابط بین‌الملل

مارسل مرل معتقد است وقت آن فرارسیده است که پس از گذار از سه پارادایم یعنی پارادایم سیاسی در قالب قدرت محوری، پارادایم اقتصادی در قالب نظریه‌های مارکسیسم از یک سو و لیبرالیستها از سوی دیگر و پارادایم مبتنی بر انقلاب تکنولوژیک، اینک بر پایه مسائل فرهنگی به تبیین روابط بین‌الملل بپردازیم. چنین تبیینی از چند زاویه قابل بررسی است.

۱- تقسیم‌بندی جهان به حوزه‌های فرهنگی: واقعیت آنست که تبیین روابط بین‌الملل بر پایه قطب‌های

قدرت به منزله نادیده گرفتن ابعاد دیگر روابط بین الملل است. مذاهب بزرگ نقش مهمی در تعیین این حوزه‌ها دارند. حوزه مذهب بودیسم، حوزه اسلام و حوزه مسیحیت، مؤسس اولین مرزهای فرهنگی به شمار می‌روند. حتی در حوزه مسیحیت نیز حوزه کاتولیسم و ارتودوکس و پروتستانیسیم را می‌توان از هم تفکیک کرد. بر این اساس می‌توان به آسانی مدعی شد که در دنیای امروز، نقش سیاسی ادیان به عنوان نمادهای فرهنگی یک کشور و یا یک منطقه در عرصه سیاسی جهان کاملاً تأثیرگذار است. به عنوان مثال، آیا می‌توان نقش عوامل دینی را در سیاست خارجی دولت بوش و یا اسرائیل نادیده گرفت. از طرف دیگر آیا می‌توان نقش اسلام سیاسی را در منطقه خاورمیانه و حتی در سطح جهان ناچیز دانست؟ این موارد نشان می‌دهند که یکی از مهم‌ترین عامل تأثیرگذار در عرصه روابط بین الملل نقش ادیان در مسائل سیاسی و حتی امنیتی جهان است. (هانتینگتون، ۱۳۷۴: فصل اول)

۲- تقسیم جهان به حوزه ایدئولوژیک: ایدئولوژیها همیشه نقش گسترده‌ای در روابط بین الملل داشته‌اند، به شکلی که می‌توان تاریخ روابط بین الملل را تاریخ رقابت‌های ایدئولوژی‌ها دانست. در واقع ایدئولوژی‌ها مهم‌ترین عامل تقسیم جهان بوده‌اند. اولین جلوه جدی چنین تقسیمی را می‌توان در دهه ۱۸۳۰ در اروپا ملاحظه کرد. به دنبال انقلاب ۱۸۳۰ سه کشور انگلستان، فرانسه و اسپانیا که پاره‌ای آزادی‌های سیاسی و اجتماعی را برای مردم خود به رسمیت شناختند، در مقابل سه کشور روس و پروس و اتریش که بر اصول اشرافیت و استبداد پای می‌فشردند قرار گرفتند. در دهه ۱۹۳۰ نیز سه ایدئولوژی کمونیسم، دموکراسی و فاشیسم در برابر یکدیگر قرار گرفتند و جلوه دیگری از این تقسیم‌بندی را به نمایش گذاشتند. دوران جنگ سرد نیز اوج رقابت بین ایدئولوژی‌های لیبرال-دموکراسی و کمونیسم بود که در نهایت با فروپاشی شوروی و برتری غرب به پایان رسید. در حال حاضر نیز عده‌ای جهان را بر اساس ایدئولوژی‌ها تقسیم‌بندی می‌کنند. تقسیم‌بندی بین کشورهای شمال و جنوب و کشمکش بر سر حقوق بشر، از جمله تقسیم‌بندی‌های مبتنی بر ایدئولوژی است. (Human Rights and the Debate..., 2002)

۳- تأثیر فرهنگ بر همگرایی و واگرایی منطقه‌ای: فرهنگ مشترک یکی از پیش شرط‌های لازم برای همگرایی منطقه‌ای است که تجربه اروپا اهمیت آن را آشکار می‌سازد. اروپا در مسیر وحدت خود پس از گذشت از موانع و مشکلات زیاد به این نتیجه رسید که باید از اروپای حقوق‌دانان و سیاستمداران گذار

\_\_\_\_\_ تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه های سیاست و روابط بین الملل: فرهنگ به عنوان... ◇

کرده و به اروپای شهروندان دست یابد، در این صورت وجود جنبه های مشترک فرهنگی ضرورت تام می یابد. همین عامل می تواند به همگرایی در خاورمیانه و آسیای مرکزی نیز کمک کند. در واقع بسیاری از کارشناسان مهم ترین عامل موفقیت همگرایی منطقه ای در اروپا را تشابهات فرهنگی دانسته اند؛ در مقابل عدم وجود این شرایط در کشورهای سایر مناطق از جمله مهم ترین عوامل شکست فرایند همگرایی بوده است. (Hass, 1958)

۴- نقش کالاهای فرهنگی در روابط بین الملل: کالاهای فرهنگی مثل نوار، کاست، ویدئو، فیلم های سینمایی و غیره از نیمه دوم قرن بیستم موضوع مراودات و کشمکش های بین المللی قرار گرفته اند. اولین کشمکش از این نوع در قرارداد بلوم-بیرنز که در سال ۱۹۴۶ بین ایالات متحده آمریکا و فرانسه منعقد گردید منعکس شده است. بر اساس این قرارداد فرانسه مجبور می شد میزان متنابهی از فیلم های آمریکایی را به بهانه جلوگیری از جاذبه تبلیغات کمونیستی به نمایش بگذارد. پس از آن بازار سمعی و بصری اروپا مورد تهاجم تولید کنندگان آمریکا قرار گرفت. (نقیب زاده، ۱۳۸۶: ۵۶-۵۲) در حال حاضر نیز نقش برجسته سینمای آمریکا را نمی توان در عرصه روابط بین الملل نادیده گرفت. بسیاری از کارشناسان معتقدند که آمریکایی ها از طریق همین ابزارها ارزش های فرهنگی خود را در سرتاسر جهان انتقال می دهند و در نتیجه این امر به اولویت ها سیاسی دیگران شکل می دهند. (Nay, 2006) در این راستا می توان به نظریات جوزف نای در مورد قدرت نرم اشاره نمود که نقش فرهنگ و ارزش های فرهنگی یک کشور را بیشتر از قدرت سخت در عرصه روابط بین الملل امروزی می داند. (Nay, 2004) با توجه به مباحث مطرح شده در ادامه به بررسی چگونگی تأثیر فرهنگ بر سیاست خارجی و روابط بین الملل می پردازیم.

#### ۴- تئوری های روابط بین الملل و فرهنگ

هر کدام از تئوری های روابط بین الملل نیز به نحوی نقش فرهنگ بر سیاست خارجی و روابط بین الملل را مورد پذیرش قرار داده اند. در فرآیند نظریه پردازی روابط بین الملل، هر چند توجه اندکی به ابعاد فرهنگی الگوهای رفتاری می شود، لکن این غفلت لزوماً به معنای آن نیست که اعمال

و عکس‌العمل‌های بازیگران نسبت به رویدادهای گوناگون از عوامل فرهنگی نشأت نگیرند. در این قسمت به نقش فرهنگ در تئوری های مطرح در روابط بین الملل می پردازیم.

#### ۴-۱- تئوری‌های رئالیستی و نئورئالیستی

نظریه‌های رئالیسم و نئورئالیسم به عنوان «نظریه‌های خردگرا»<sup>۱</sup>، نقطه تمرکزشان بر محور امور سیاسی و امنیتی قرار دارد و به همین دلیل در ظاهر عنایت خاصی به امور فرهنگی ندارند. به عنوان مثال، در مناظره بین رئالیسم و لیبرالیسم در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ مساله اصلی در مورد راه‌های جلوگیری از جنگ بود. رئالیست‌های اولیه مثل مورگنتا و نیبهور بر این باور بودند که روابط بین‌الملل مطالعه صلح و جنگ به عنوان مهم‌ترین پدیده‌های زندگی انسان است. (Morgenthau, 1948 and Carr, 1939) از نظر آنها راه جلوگیری از جنگ، توسل به راه‌کارهایی چون «موازنه قوا»<sup>۲</sup> است. در مقابل لیبرال‌ها با نقد دیدگاه‌های رئالیست‌ها بر تجارت، گسترش دموکراسی، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی تاکید می‌نمودند. (بیلیس، ۱۳۸۳: ۳۶۶-۳۱۹) همان‌طور که مشخص است، در این مناظره امور امنیتی، سیاسی و اقتصادی در اولویت هستند و اصولاً توجه خاصی به مسائل فرهنگی نشده است. همین شرایط نیز در مناظره دوم مشاهده می‌شود. البته در مناظره دوم به دلیل تسلط «رفتارگرایان»<sup>۳</sup> و توجه به مشاهدات و عینیات، عملاً فضا برای مباحث فرهنگی تنگ‌تر شد. در چنین شرایطی نئورئالیسم با تاکید بر عینیات و عدم توجه به عناصر غیرقابل مشاهده، عملاً متغیرهای فرهنگی را به حاشیه برد. (Waltz, 1979, 1959) با این وجود، عده‌ای از کارشناسان معتقدند هرچند رئالیست‌ها و نئورئالیست‌ها تلاش می‌کنند خود را فارغ از ارزش‌های فرهنگی نشان دهند، اما عملاً تمامی مباحث مطرح‌شده آن‌ها، تحت تاثیر ارزش‌های فرهنگی قرار داشته است. بر این اساس تلاش رئالیست‌ها به شکل اخص و خردگرایان به شکل اعم برای خالی نمودن روابط بین‌الملل از ارزش‌های فرهنگی، که از آن تحت عنوان علمی نمودن یاد می‌شد، صرفاً در ظاهر موفق بوده است. به باور منتقدان رئالیسم، انسان‌ها در هیچ شرایطی نمی‌توانند خود را از

<sup>1</sup> - Rational Theories

<sup>2</sup> - Balance of Power

<sup>3</sup> - Behaviorism

\_\_\_\_\_ تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه های سیاست و روابط بین الملل: فرهنگ به عنوان... ◇

ارزش های فرهنگی خود رها سازند؛ در نتیجه تمامی بحث های مطرح شده توسط مورگنتا و والتز، به عنوان شناخته شده ترین کارشناسان رئالیسم و نئورئالیسم عملاً تحت تاثیر ارزش های فرهنگی آنها قرار داشته است. به عنوان مثال، باور به بدبودن ذات انسان که از محوری ترین ایده های مورگنتا و رئالیست های اولیه است تحت تاثیر ارزش های فرهنگی مسیحیت قرار دارد. حتی عده ای معتقدند، تاکید والتز بر ساختار نظام بین الملل به عنوان مهم ترین عامل تاثیر بر روابط و سیاست کشورها، همان نقش ذات بد انسان در رئالیسم را ایفا می کند که این امر نشان دهنده تداوم تاثیر ارزش های فرهنگی است. به علاوه عده ای نظریات والتز را در راستای حفظ شرایط موجود به سود کشورهای غربی می دانند؛ همین مساله نشان دهنده تاثیر ارزش ها و منافع کشورهای غربی در نظریات والتز و سایر نظریه پردازان رئالیسم و نئورئالیسم است.

#### ۴-۲- تئوری های لیبرالیستی

نظریات لیبرالیستی بیشتر بر مسائل اقتصادی تاکید دارند. بر این اساس، در مناظره اول آنها تاکید می نمودند بهترین راه جلوگیری از جنگ گسترش تعاملات و ایجاد وابستگی متقابل اقتصادی می باشد. آنها همچنین معتقد بودند نهادها و سازمان های بین المللی می توانند نقش مهمی در ایجاد صلح ایفا نمایند. به همین دلیل، لیبرال های اولیه از جمله طرفداران ایجاد جامعه ملل بودند. (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳: ۱۷۸-۱۳۹) همان طور که مشخص است محور توجه لیبرال ها نیز مسائل امنیتی و اقتصادی بوده است و آنها نیز مانند رئالیست ها توجه چندانی به ارزش های فرهنگی ننموده اند. به علاوه تحت تاثیر موفقیت های رئالیسم و شکل گرفتن نظریه والتز، لیبرال ها نیز دست به اصلاحاتی در دیدگاه های خود زدند که در نهایت نظریه آنها نیز به شدت به نئورئالیسم نزدیک شد. به عنوان مثال، آراء و نظریات کوهن و نای شباهت های فراوانی به مباحث نئوواقع گرایان دارد؛ از جمله پذیرش آنارشی و این که دولت مهم ترین بازیگر عرصه روابط بین الملل است در این راستا قرار دارد. (Keohane, 1981) بنابراین لیبرال ها نیز مانند رئالیست ها توجه چندانی به ارزش های فرهنگی ندارند. بر این اساس اکثریت لیبرال ها معتقدند علمی نمودن روابط بین الملل نیازمند کنار گذاشتن ارزشها و متغیرهای غیرعینی فرهنگی است. با این وجود، همان طور که گفته شد این کنارگذاری فرهنگ از نظریه روابط بین الملل توسط خردگرایان،

که شامل نظریات لیبرالیسم و رئالیسم می شود، صرفاً در سطح نظری بوده است. لیبرال ها نیز به مانند رئالیست ها در نهایت تحت تاثیر ارزش های غربی قرار گرفته اند. تاکید بر لیبرال\_دموکراسی به عنوان مهم ترین محور تمامی نظریات لیبرالیستی، نشان دهند تاثیرپذیری گسترده این نظریات از ارزش های غربی است. بنابراین هرچند در چارچوب رئالیسم و لیبرالیسم سعی شد ارزش های فرهنگی با هدف علمی نمودن روابط بین الملل کنار گذاشته شوند، ولی عملاً با توجه به ماهیت انسان به عنوان موجودی فرهنگی این تلاش ناکام ماند.

#### ۴-۳- تئوری های سازه انگاری عرصه تبیین مسائل فرهنگی و هویتی

سازه انگاری درست برخلاف نظریه های خردگرا مدعی است که فرهنگ نقش مهمی در روابط بین الملل دارد. به همین دلیل سازه انگاران یکی از دلایل ناکامی رئالیست ها و لیبرال ها را در تجزیه و تحلیل درست مسائل بین المللی در عدم توجه به بخش فرهنگی می دانند. بر این اساس گفته می شود تاکید بیش از حد خردگرایی بر ابعاد عینی روابط بین الملل و نادیده گرفتن ابعاد ذهنی که فرهنگ در قلب آن قرار دارد، باعث بروز مشکلات فراوانی در عرصه روابط بین الملل در سطح نظری و عملی شده است. از طرف دیگر، سازه انگاران به نقد دیدگاه های پست مدرن می پردازند و تلاش آنها برای کاهش همه چیز به مباحث فرهنگی و گفتمانی را اقدام نادرست دیگری می دانند. به همین دلیل این نظریه پردازان معتقدند می باید ابعاد فرهنگی را در کنار سایر ابعاد سیاسی، اقتصادی و امنیتی مورد توجه قرار داد تا بدین ترتیب امکان شناخت عمیق تر از روابط بین الملل مهیا گردد. (Maja Zebfuss, 2002) در این راستا، سازه انگاران تلاش دارند تا از طریق راهکارهایی، نقش تمامی متغیرهای مهم را در تحلیل در نظر گیرند. به عنوان مثال، الکساندر ونت معتقد است که عناصر فرهنگی داخلی و بین المللی باعث ایجاد هویت یک کشور می شوند. به عبارت دیگر، هویت هر کشوری تحت تاثیر ارزش هایی داخلی و بین المللی قرار دارد. همچنین هویت مهم ترین عامل تعریف منافع و در نتیجه سیاست خارجی خاصی می گردد که با هدف تامین آن منافع طرح ریزی و پی گیری می شود. بنابراین از این نظر، فرهنگ یکی از مهم ترین شاخص های تاثیر گذار در عرصه بین المللی است که تاکنون تحت تسلط نظریات خردگرا به آن توجه نشده است. (Wendt, 1999: 103)

#### ۴-۴- دیدگاه‌های پست مدرنیستی درباره نقش فرهنگ در روابط بین الملل

اندیشه های جیمز دردریان، رولند رابرتسون، ریچارد اشلی، واکر و مارتین آلبرو از جمله اندیشه‌های مطرح پست مدرنیستی در مورد نقش فرهنگ در عرصه جهانی می‌باشند. (سلیمی، ۱۳۸۳: ۲۲۸-۱۷۲) جیمز دردریان از جمله متفکران پست مدرن است که با تفکری «شناخت شناسانه»<sup>۱</sup> تلاش می‌کند تا روابط بین‌الملل و روش‌ها و مفاهیم بنیادین آن را مورد بازشناسی قرار دهد و با تأملی دوباره در آنها، نوع دیگر از فهم و ادراک را در این زمینه به وجود آورد.

دردریان می‌کوشد از موضعی مخالف با عقل‌گرایی و علم‌گرایی حاکم در روابط بین‌الملل کلاسیک وارد موضوع شود. دردریان با استناد به مارتین رایت معتقد است که نوع‌گرایی ضدتئوریک در عالم روابط بین‌الملل وجود دارد و روابط بین‌الملل به نوعی در مقابل تئوری و تئوریزه‌شدن به معنای علمی و رفتارگرایانه آن مقاومت می‌کند. از دیدگاه او فرهنگ مردمی، درباره توطئه و دسیسه بین‌المللی جایگاه مهمی در مفاهیم «بین‌متنی»<sup>۲</sup> و قدرت داشته و در سیاست جهانی نقش مهمی ایفا کرده است. به عبارت دیگر، وجود فرهنگ مردمی درباره توطئه بین‌المللی از مسائل حاشیه‌ای است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، اما در حقیقت اهمیتی بیش از آنچه متن تلقی می‌شود دارد. (بزرگی، ۱۳۷۷: فصل اول) رولاند رابرتسون نیز از جمله نویسندگان و متفکرانی است که به فرهنگ به عنوان نماد یکپارچگی جهان جدید می‌نگرد و از این بابت بررسی وجوه مختلف پدیده جهانی شدن را محور کار خود قرار داده است. گرچه رابرتسون اندیشه‌های خود درباره جهانی شدن را نتیجه مطالعاتش در مورد جامعه‌شناسی مذهب و توجه به بعد مذهبی زندگی بشر می‌داند، اما این به معنی مذهبی بودن تفکر او نیست. رابرتسون از مطالعاتش درباره مذهب به فرآیند عمدی آن توجه پیدا کرده که بشریت را به سوی همبستگی و نفوذ اخلاقیات و نرم‌های مشترک پیش می‌برد. چیزی که می‌تواند در نهایت صلحی ماندگار در میان جوامع انسانی متحقق سازد. همچنین ریچارد اشلی و آر. بی. جی واکر از جمله دانشمندی هستند که نگاه فرهنگ‌گرایانه خود به روابط بین‌الملل را با نقد «روش‌شناختی»<sup>۳</sup> اندیشه‌ها و نظریه‌های رایج روابط و

<sup>1</sup> - Epistemology

<sup>2</sup> - Intertextual

<sup>3</sup> Methodological

سیاست بین الملل آغاز می کنند. به عقیده آنان زبان، اصطلاحات و موضوع های نوینی در جهان امروز مطرح شده اند که به رغم اهمیت آنها، در نگاه کلاسیک روابط بین الملل به عنوان امور حاشیه ای تلقی می شوند. این در حالی است که موضوعات و اصطلاحات نوین مورد نظر، از اهمیت بیشتری نسبت به آنچه امور مرکزی و مسائل اصلی تلقی می شوند برخوردارند، اما به دلیل وجود نگاه سنتی و کلاسیک مورد غفلت قرار می گیرند. (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۲۸۷-۲۵۱)

مارتین آلبرو نیز از جمله متفکرینی است که تلاش می کند مفهوم جهانی شدن و جهان گرایی را در فضای پست مدرن مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و نظریه نوینی درباره آن ارائه دهد. وی اندیشه خود را بر دو پایه قرار می دهد و مباحث بعدی خود را بر آن بنا می سازد:

- دوران مدرنیسم به پایان رسیده و زمان اندیشیدن در آن سوی مدرنیسم فرا رسیده است.

- عصر جدیدی آغاز شده که در این عصر نوین ویژگی های متفاوتی وجود دارد و جهان به طور کلی تغییر چهره داده است.

از دیدگاه او عصر جدیدی آغاز شده است که در آن همه چیز از چارچوبه های گذشته خارج شده و در اندازه های جهانی مطرح گشته است. عصر جدید، عصر جهانی است؛ عصری که در آن همه چیز به گونه ای در اندازه های جهانی و فارغ از حصار گذشته مطرح می گردد. در این عصر جدید انسانیت فی نفسه حائز اهمیت است نه به عنوان ضرورت مدرنیته و یا حتی مسأله ای جهانی که در گذشته چنین نگاهی وجود داشت.

در آراء مورد بررسی علی رغم وجود تمایزات و اختلافات بسیار چند عنصر مشترک به چشم می خورد: - لزوم تجدیدنظر در بنیادهای علوم کلاسیک اجتماعی که از عصر روشنفکری به عنوان شاخص مدرنیته شناخته شده و مظاهر عقلانیت نوین هستند.

- فرهنگ گرایی شاخصه اندیشه های نوین است؛ گویا برای انسان جدید این نکته که چگونه و برای چه باید زندگی کند از اهمیت بالاتری نسبت به دورانهای گذشته برخوردار است.

- در بررسی نظریه ها، وارد شدن جهان به یک دوران جدید، موضوع و مسأله ای مشترک و فراگیر است.



## ۵- فرهنگ عرصه تعامل یا تقابل در روابط بین الملل

در یک تقسیم بندی دیگر از ادبیات تئوریک روابط بین الملل، برخی اندیشمندان سوای اینکه در چارچوب کدام تئوری در روابط بین الملل نظریه پردازی می کنند، نقش و جایگاه فرهنگ در روابط بین الملل را در دو سر طیف تقابل یا تعامل مورد تحلیل قرار می دهند. در این قسمت با مینا قرار دادن چنین دیدگاهی به بررسی ارتباط فرهنگ و ادبیات تئوریک روابط بین الملل می پردازیم.

### ۵-۱- رویکردهای کارکردی به نقش فرهنگ در روابط بین الملل

درحالی که دانشمندان و نویسندگان کلاسیک روابط بین الملل بیشترین تکیه را برای توضیح عوامل مؤثر در زندگی بین الملل انسان، بر پدیده های سیاسی، امنیتی و اقتصادی می گذارند، گروهی از آنها دریافته اند که تنها با توجه به این حوزه ها نمی توان به ژرفای روابط بین ملتها دست یافت. این گروه از متفکران پاسخ سؤالات خود را در حیطه فرهنگ و مسائل فرهنگی جستجو کردند و بر آن شدند که ضمن پذیرش عوامل مؤثر و عمده سیاسی، امنیتی و اقتصادی توجهی ویژه به مقوله فرهنگ نمایند و این بعد زندگی اجتماعی را در عرصه بین الملل نیز مورد مطالعه قرار دهند. البته متفکران مورد بحث، فرهنگ را زمینه اصلی روابط بین الملل نمی دانند؛ بلکه به آن به عنوان پدیده ای مهم می نگرند که از دید متفکران کلاسیک پنهان مانده است. در واقع، انتقاد اصلی آنها به کسانی است که به نقش فرهنگ در روابط بین الملل بی توجه اند. (سلیمی، ۱۳۸۳: ۴۶)

یک نمونه قابل تأمل در این گروه نظریه های ح. ام. مایکل نویسنده انگلیسی است. او در کتاب «روابط فرهنگی بین الملل»<sup>۱</sup> به تبیین این دیدگاه و نشان دادن نقش پراهمیت فرهنگ در روابط بین الملل می پردازد. از دیدگاه او، امور فرهنگی از جمله مسائلی است که فراتر از دیپلماسی سیاسی جاری هستند و می توانند به عنوان بعد سوم روابط بین الملل مورد توجه قرار گیرند. مایکل برای فرهنگ استفاده ها و فوایدها را بدین صورت نقل می کند:

- روابط فرهنگی به عنوان ابزاری برای صلح: از این دیدگاه روابط فرهنگی امکان مفاهمه را فراهم می آورد و زمینه را برای جلوگیری و پیشگیری از جنگ فراهم می کند.

<sup>۱</sup> - International cultural Relations

♦ تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه های سیاست و روابط بین الملل: فرهنگ به عنوان... —————

- روابط فرهنگی به عنوان حمایت از دیپلماسی متداول: روابط فرهنگی زمینه ساز و حامی روابط میان دولت ها هستند.

- روابط فرهنگی وسیله ای برای ادراک و مفاهمه بین المللی: روابط فرهنگی این امکان را بوجود می آورد که ملت های مختلف بیشتر یکدیگر را درک کنند.

- روابط فرهنگی به مثابه تسهیل کننده تجارت: از نظر مایکل تاریخ نشانگر آن است که گسترش تجارت همواره با زمینه سازی فرهنگی و گسترش روابط فرهنگی همراه بوده است. (Mitcheall, 1986:1-211)

کنت تامپسون و سوچت موکو نیز در مقاله ای تحت عنوان «دیپلماسی فرهنگی»<sup>۱</sup> بینشی کارکردی درباره نقش فرهنگ دارند. آنها نیز در ابتدا بر غفلت از عوامل مهم فرهنگی در عرصه سیاست خارجی تأکید می کنند و معتقدند که در مطالعات سنتی سیاستمداران، دیپلماسی فرهنگی منزلت چندانی نداشته است. از دیدگاه آنان به جز نقش انقلاب ارتباطات و اطلاعات، دو دلیل عمده برای اهمیت دیپلماسی فرهنگی وجود دارد:

- نخست آنکه با کاهش احتمال درگیری نظامی میان قدرت های بزرگ از اهمیت مسائل نظامی و استراتژیک کاسته شده و مسائلی چون دیپلماسی فرهنگی جایگزین آن شده اند.

- دوم آنکه احتمال درگیری میان قدرت های فروتر افزایش یافته است. روابط فرهنگی می تواند در کاهش سوء تفاهم، جهل و ترس موجود میان این قدرت ها که به تعارض و رویارویی آنها منجر می شود، کمک کند. (Moko and Thompson, 1979:404) با توجه به این مسائل، اهمیت دیپلماسی فرهنگی بر این اساس معین می شود و در سه حوزه مستقل خود را نشان می دهد:

- توزیع قدرت در جهان جدید به یک چلچراغ سیاست تشبیه می شود. دوران دوقطبی تمام شده و چین، ژاپن، اروپا و قدرت های اتحادیه های منطقه ای در کنار آمریکا و روسیه به قدرتهای جدید تبدیل شده اند. پیدایش این قدرتهای جدید شبکه تازه ای از روابط میان ملت ها را به وجود آورده و ملتها برای وارد شدن به این شبکه نیازمند شناخت بیشتر از فرهنگ یکدیگر هستند.

<sup>۱</sup> Cultural Diplomacy

\_\_\_\_\_ تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه های سیاست و روابط بین الملل: فرهنگ به عنوان... ◇

- پیدایش نیازهای جدید در عرصه ارتباطات، علوم، تکنولوژی و اطلاعات، ملت ها را ناگزیر می کند که ارتباطات فرهنگی گسترده ای برقرار کنند. به عبارت دیگر، ملت ها برای حل مسائل و برآورده کردن نیازهای نوین خود، ناگزیر از برقرار ارتباطات وسیع فرهنگی با یکدیگرند.

(Moko and Thompson, 1979:405-406)

- دیپلماسی فرهنگی می تواند زمینه ساز شکل گیری نظام جدید بین المللی و به وجود آوردن مفاهیم و قواعد جدید در عرصه بین المللی باشد. جافتادن این مفاهیم تنها از طریق دیپلماسی فرهنگی امکان پذیر است. تامپسون و موکو با بررسی نحوه پیگیری و انجام دیپلماسی فرهنگی در کشورهایی چون فرانسه، بریتانیا و آمریکا تشریح می کند که چگونه در مقاطع مختلف تاریخی آنها از فرهنگ برای پیشبرد اهداف خود بهره گرفته اند. ضمن این که گروهی از نویسندگان بررسی های خود درباره فرهنگ را از مفاهیمی ژرف تر مثل ارتباطات آغاز می کنند این نویسندگان نقش و تأثیر فرهنگ را در برقراری امنیت جهانی و حیطه های مشخص از روابط بین المللی مورد توجه قرار می دهند. دیوید بل نمونه ای از این نویسندگان است که در پی تبیین نقش ارتباطات، فرهنگ و ارزش های جهانی در پدید آوردن امنیت جهانی است. به عقیده او این توجه در اندیشه گذشتگان نیز وجود داشته است، اما امروزه گسترش تکنولوژی موجب شده تا امکان تأثیرگذاری بر اندیشه و آگاهی و در نهایت تأثیر بر مناسبات بین المللی از این طریق افزایش

یابد. (Moko and Thompson, 1979: 407-408)

## ۵-۲- فرهنگ به عنوان عامل تقابل و تمایز در عرصه بین الملل

در این دیدگاه، ریشه و بنیاد تقابل و رویارویی در عرصه بین المللی را وجود یک تقسیم بندی فکری و فرهنگی میان ما و دیگران می دانند. بر این اساس، آنچه در جهان موجب تعارض می گردد روحیه و نگرش ویژه ای است که هویت ما را از هویت دیگران جدا می کند و این دو را مقابل هم قرار می دهد. اینکه در گفتمان های مختلف، دوستان در مقابل دشمنان، موافقان در مقابل مخالفان، حامیان در مقابل معترضان، متمدن ها در برابر بربرها، انقلابیون در برابر ضدانقلابیون، با ایمان ها در مقابل بی ایمان ها و... قرار می گیرند؛ همه اینها ریشه در فرهنگ دوگانه ای دارد که از ابتدا انسان ها را در مقابل یکدیگر قرار

می‌دهد. آرای علی مزروعی، نظرات مارسل مرل، آرای حمید عنایت، آرای ساموئل هانتینگتون، اندیشه‌های مکتب گرس در این دیدگاه قرار دارند. (سلیمی، ۱۳۸۳: ۱۲۶-۸۸)

به نظر علی مزروعی تقسیم‌بندی ما و دیگران بیش از هر چیز ریشه در فرهنگ دارد و این فرهنگ نیز از ادیان توحیدی برخاسته است. در ادیان توحیدی یک خدا وجود دارد و معتقدان به او تنها کسانی هستند که امکان سعادت و بهروزی دارند؛ این پایه و اساس دوگانگی و دوئیت میان انسانهاست. این همان دوگانگی ای است که یهودیت، مسیحیت و اسلام به وجود آورده و در طول تاریخ جهان در صورت اشکال گوناگون باقی مانده است. مارسل مرل نیز از جمله متفکرانی است که تلاش می‌کند تا فرهنگ را به عنوان عنصر غالب و اصلی در روابط بین‌المللی معرفی کند البته او در نهایت تبیین کاملی از نحوه اثرگذاری عامل بنیادین فرهنگ در امور جهانی ارائه نمی‌کند.

از نظر حمید عنایت اختلافات میان اقوام در درجه اول ریشه سیاسی و اقتصادی دارد، ولی در بسیاری از موارد نیز ریشه فرهنگی پیدا می‌کند. مثلاً اختلاف میان تامیلی‌ها و سینهالی‌ها در سریلانکا و یا فلمینگ‌ها و والون‌ها در بلژیک ریشه فرهنگی دارد، در حالی که در اختلاف میان اعراب و اسرائیل و یا کاتولیک‌ها و پروتستان‌های ایرلند، در اصل اختلاف سیاسی و اقتصادی است؛ با این وجود عوامل فرهنگی حالت تشدیدکننده و ترکیب شونده در آنها دارند. طبیعی است که در زمان ارائه نظریه حمید عنایت توجه به عامل فرهنگ همچون امروز نبوده است، اما او تلاش کرده تا به این مورد به گونه یک عامل موثر و محوری بنگرد. ضمن این که، در میان نظریه‌هایی که به فرهنگ به عنوان عامل تقابل در عرصه جهانی می‌نگرند، نظریه برخورد تمدن‌ها که توسط ساموئل هانتینگتون بیان گردیده از اشتهار و اهمیت بیشتری برخوردار است. به همین دلیل واکنش‌های وسیعی را در مجامع علمی و سیاسی جهان برانگیخته و صدها مقاله، کتاب در بررسی یا نقد آن نگاشته شده و کنفرانس‌هایی نیز برای بحث درباره آن برگزار شده است. (Huntington, 1997) به همین دلیل نظریات هانتینگتون در این‌جا با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار می‌گیرد. هانتینگتون با تعریف تمدن بیان می‌کند که هویت تمدنی به گونه روزافزونی در آینده اهمیت می‌یابد، همانطور که در گذشته چنین بوده است. به نظر او غربی‌ها همچنان مایلند که دولت\_ملت، محور روابط بین‌الملل و امور باشد؛ اما این محوریت در حال پایان است. همانطور که بخش اعظم تاریخ بشر را تاریخ تمدن‌ها تشکیل داده است، از این پس نیز تمدن‌ها محور مسائل

\_\_\_\_\_ تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه های سیاست و روابط بین الملل: فرهنگ به عنوان... ◇

بشری و امور جهانی خواهند بود. از دیدگاه هانتینگتون امور جهانی از این پس بر اثر کنش هفت یا هشت تمدن بزرگ شکل خواهد گرفت این تمدن ها عبارتند از:

۱- تمدن غربی ( شامل تمدن اروپایی و آمریکای شمالی)

۲- تمدن کنفوسیوسی (شامل چین و وابستگان فرهنگ چینی)

۳- تمدن ژاپن (ژاپن و وابستگان فرهنگ ژاپنی)

۴- تمدن اسلامی (شامل سه تمدن عرب، ترک و مالایایی)

۵- تمدن اسلاوی\_ارتدکس ( روسیه و کشورهای اروپای شرقی)

۷- تمدن آمریکایی لاتین

۸- احتمالاً تمدن آفریقایی-(هانتینگتون، ۱۳۷۴: ۷۴)

از نظر «مکتب گرس»<sup>۱</sup> نیز فرهنگ مؤثرترین و مهم ترین عامل و متحول کننده اجتماع بشری است. از این نظر، نظام های مدرن لیبرالیستی به دلیل اهمیت متکثره خود اجازه این تحول ارزشی و فرهنگی را در درون خود می دهند، از این روست که صرفاً در عرصه فرهنگ است که می توان انتظار تحقق انقلاب و دگرگونی از درون را در غرب داشت.

به هر حال، شرح و بررسی نظریه هایی که فرهنگ را عامل اصلی پیدایی تقابل و تنازع در عرصه جهانی می دانند، نشانگر وجود نکات جدید و عمده ای است که توسط این گروه از متفکران مطرح شده است. مهم ترین نکته نظریه های آنها این است که فرهنگ را به عنوان عاملی تعیین کننده و بنیادین در عرصه جهانی تشخیص داده اند و سرنوشت آینده جهان را درک و تقابل میان فرهنگ ها و تمدن ها دیده اند. اهمیت دادن به مقوله فرهنگ و نیز تقسیم بندی جهان به حوزه های فرهنگی- تمدنی، اصلی ترین تحولی است که این گروه از نظریه پردازان در عرصه روابط بین الملل به وجود آوردند.

### ۵-۳- فرهنگ به مثابه عامل تعامل و یکپارچه سازی در روابط بین الملل

در مقابل دیدگاه های بالا، گروهی اشاعه نوع خاصی از زندگی را پیش درآمد پیدایش یک فرهنگ جهانی توصیف کرده اند. نظریه لیبرالی پابان تاریخ و اندیشه های مارکسیستی در این تقسیم بندی جای

<sup>۱</sup> Grece School

دارند. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۵۰) به عنوان مثال، فوکویاما از جمله نویسندگانی است که گرچه فرهنگ را به تنهایی عامل غالب در روابط بین‌الملل نمی‌داند، اما معتقد است جهان به لحاظ فرهنگی و ایدئولوژیک به سوی یکسانی و یکپارچگی پیش می‌رود. به نظر فوکویاما با شکست کامل مارکسیسم، مدل فرهنگی ایدئولوژیک لیبرال - دموکراسی غربی به پیروزی نهایی دست یافته است و این پیروزی می‌تواند زمینه‌ساز پایان تعارضات حاد سیاسی - ایدئولوژیک باشد. (Fukuyama, 1992: 11-15)

درست است که فوکویاما از فرهنگ و ایدئولوژی به عنوان نمادهای اصلی تعارض تاریخ‌ساز سخن می‌گوید، اما آنچه‌ای که پیداست او بیشتر ایدئولوژی سیاسی را مدنظر دارد و ایدئولوژی سیاسی را حاصل برآیند نهایی فرهنگی یک جامعه می‌داند. در دیدگاه او مارکسیسم و لیبرالیسم مهم‌ترین جلوه‌های مدرنیسم بوده‌اند و با پایان کار مارکسیسم، لیبرال - دموکراسی تنها جلوگاه مدرنیسم و سرمنزلهایی حرکت جوامع است. بر این اساس، با توجه به این که در جهان امروز معیارهای لیبرال دموکراسی مورد پذیرش عمومی قرار گرفته و به عنوان آرمان پذیرفته شده‌اند، عملاً شرایط برای پایان تاریخ از منظر نظری فراهم شده است. از نظر فوکویاما، چندان مهم نیست که همگان به این آرمان دست یابند؛ آنچه مهم است این است که همگان آن را در سطح نظری بپذیرند و برای دستیابی به آن تلاش کنند. این اتفاقی است که به نظر فوکویاما در بخش تاریخ‌ساز جهان امروز افتاده است. بخش تاریخ‌ساز جهان امروز از نظر فوکویاما جهان پیشرفته است؛ زیرا جهان سوم نقش‌چندانی در تاریخ‌سازی ندارد و نمی‌تواند خالق اندیشه و مدل فرهنگی - ایدئولوژیکی مناسب و توانا برای رویارویی با مدرنیسم غربی و حاصل آن یعنی لیبرال - دموکراسی باشد. (Fukuyama, 2006)

به رغم آنکه در تفکرات فوکویاما عناصر و نشانه‌هایی از واقعیت دیده می‌شود، اما این دیدگاه فاقد اعتبار علمی لازم است. این ضعف از تعاریف و مفاهیم اولیه مورد نظر وی نشأت می‌گیرد. چند مفهوم اساسی موردنظر و استفاده او دارای تعریف قابل قبول و عمیقی نیستند. به عنوان مثال، فرهنگ، ایدئولوژی، تاریخ، مدرنیسم و لیبرال - دموکراسی، پنج مفهوم عمده مورد استفاده فوکویاما هستند که هیچ یک از آنها تعریف مشخص، ثابت و قابل قبولی در نوشته‌های او نمی‌یابند. او فرهنگ را در برخی موارد با اندیشه‌های مورد قبول و در پاره‌ای زمینه‌ها با محصولات هنری - ادبی مترادف می‌گیرد.

\_\_\_\_\_ تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه های سیاست و روابط بین الملل: فرهنگ به عنوان... ◇

ایدئولوژی نیز به معنی یک مدل سیاسی\_فرهنگی و اقتصادی خاص گرفته شده که برآیند فرهنگ‌ها و به عبارتی میراث بشریت است. (سلیمی، ۱۳۸۳: ۳۳-۳۲)

در بررسی تأثیر فرهنگ در روابط بین‌الملل از دیدگاه مارکسیسم جدید نیز می‌توان به اندیشه‌های امانوئل والرشتین و پیروان جدید آنتونیو گرامشی اشاره کرد. (سلیمی، ۱۳۸۳: ۷۲-۳۳) نظریه امانوئل والرشتین گرچه یک نگاه متفاوت با سابقه و تأکید بر مسائل اقتصادی است، اما دیدگاه ویژه او درباره نقش و جایگاه فرهنگ در نظام جهانی به گونه‌ای است که تأثیر بسیاری به دیگر اندیشه‌های موجود در این حیطه گذاشته است. در اندیشه والرشتین اگر چه وجه تولید سرمایه‌داری و نظام جهان شمول سرمایه داری زیرساخت اصلی نظام جهانی است، اما فرهنگ به عنوان یک عامل پایه در تحقق نظام جهانی رخ می‌نماید و نقش بنیادین ایفا می‌کنند. بر این اساس، والرشتین متفکری فرهنگ‌گرا نیست، اما اهمیت ویژه فرهنگ در دیدگاه او به حدی است که نظریه او در این باره می‌تواند در ردیف فرهنگ‌گرایان قرار گیرد. تجزیه و تحلیل والرشتین از مقوله فرهنگ، سبک و سیاق کاملاً متفاوت به‌ویژه با فرهنگ‌گرایان کلاسیک دارد. دلیل این تفاوت در برداشت‌های متفاوت او از روش‌شناسی، مفهوم فرهنگ و فرآیند تأثیرگذاری فرهنگ در مناسبات اجتماعی است. والرشتین در پی آن است تا به روش جدیدی دست یابد که فراتر از توضیح خشک روابط بین داده‌هایی تجربی در قالب کلاسیک باشد. به همین دلیل، نظریه والرشتین یکی از منسجم‌ترین اندیشه‌های موجود برای توضیح و تبیین مسائل جهانی است و نکات ارزشمندی در خود دارد که به‌ویژه برای توضیح به هم پیوستگی فرهنگی جهان معاصر بسیار مفید است. فرهنگ در اندیشه او اگر چه جایگاهی مستحکم دارد و مظهر وحدت و زمینه فکری نظام‌های جهانی است، اما خود تحت تأثیر الزام ناشی از یکپارچگی های اقتصادی این نظام می‌باشد.

اما اندیشه آنتونیوگرامشی بیشتر در حوزه جامعه‌شناسی عمل‌گرای مارکسیستی مورد بحث و بررسی بوده و متفکران مختلف به او به عنوان بنیان‌گذار شیوه جدیدی از تحلیل پدیده سیاست و قدرت در دایره اندیشه‌های مارکسیستی می‌نگرند. اما اخیراً گروهی از هواداران او در قالب مکتب ایتالیایی روابط بین‌الملل به همراه گروهی از صاحب نظران امر بین‌الملل کوشیده‌اند تا از نظرات گرامشی برای تبیین شرایط نوین سود جویند. به نظر می‌رسد هواداران جدید گرامشی توانسته‌اند با اتکا به اندیشه‌های او به ژرفای بسیاری از پدیده‌های جهانی پی ببرند و توضیح آنها درباره نحوه تشکیل جامعه مدنی در عرصه بین‌المللی و نیز

برقراری رابطه هژمونی ابعاد نوینی از واقعیت‌ها را می‌گشاید. اما محدود ماندن آنها در چارچوب مفاهیم کلاسیک مارکسیستی سبب می‌گردد که نتوانند به نقش و جایگاه فرهنگ نظری جامع بیفکنند. آنان اگر چه به پیروی از گرامشی در صدد تجدیدنظر در بنیادهای تفکر مارکسیسم هستند، اما در نهایت اسیر مفاهیم برخاسته از سرمایه باقی می‌مانند. آنها اگر چه به مفهوم فرهنگ توجه می‌کنند و حتی رابطه قدرت و سرکردگی را در قالب آن متبلور می‌بینند، اما هرگز حیات مستقلی برای معانی خلق شده توسط انسان قایل نیستند. ضمن این که، ترکیب مفهوم فرهنگ، ایدئولوژی و روابط تولید در قالب مفهوم هژمونی ترکیب کارآمدی نیست؛ زیرا هر چند تمام آنها با هم ادغام می‌شود، اما نقش و تأثیر مستقل هر یک به خوبی بیان نمی‌گردد. قراردادن همه پدیده‌ها و همه مفاهیم در چارچوب تنگ روابط مبتنی بر سرمایه و سازمان تولید اقتصادی موجب شده که عمق معانی نهفته در فرهنگ‌های گوناگون، اندیشه‌های روشنفکران و نیز مفاهیم و اصول فرهنگی‌ای که به خاطر اصالت ذاتی خود در حال جهانی شدن هستند، درک نشود. مثلاً برای این گروه از متفکران حقوق بشر دارای ارزش ذاتی نیست. (German and Kenny, 1998: 2-21)

### نتیجه‌گیری

بین عرصه سیاست و فرهنگ ارتباط تنگاتنگی وجود دارد؛ به شکلی که هرگونه تلاش برای جداساختن این دو عرصه به ناتمام ماندن درک و شناخت هر دو آنها می‌انجامد. بنابراین، برخلاف نظریات افراطی که برتری یک حوزه را بر حوزه دیگر تأیید می‌نمایند، باید اصل را بر تعامل تنگاتنگ و پیچیده سیاست و فرهنگ قرار داد. بر این اساس، ارزش‌های فرهنگی از مهم‌ترین عوامل تاثیرگذار در عرصه سیاست محسوب می‌شوند، در مقابل، سیاست نیز تاثیر فراوانی بر روی ارزش‌های یک جامعه می‌گذارد. به همین دلیل، نظریاتی که به برتری سیاست بر فرهنگ یا بالعکس تاکید می‌کنند، نظریاتی ناقص محسوب می‌شوند.

در مورد ارتباط مباحث فرهنگی و روابط بین‌الملل نیز می‌توان از دو دوره مجزا صحبت نمود. دوره اول شامل آغاز مباحث نظری در حوزه روابط بین‌الملل تا دهه ۷۰ و ۸۰ را شامل می‌شود. در این دوران کارشناسان تلاش داشتند برای مطالعه دقیق روابط بین‌الملل، ارزش‌های فرهنگی را کنار بگذارند تا



تیین جایگاه فرهنگ در نظریه های سیاست و روابط بین الملل: فرهنگ به عنوان... ◇

بتوانند از این طریق به قواعد جهان شمول دست یابند. بر این اساس، گفته می‌شد اگر قرار است روابط بین الملل مانند علوم طبیعی پیشرفت نماید، می‌بایست علمی خالی از ارزش و متکی بر عینیات باشد. البته در همین دوران اندیشمندانی بودند که تشبیه روابط بین الملل به علوم طبیعی را اشتباه می‌دانستند، با این وجود روند کلی بر حذف ارزش‌ها تاکید داشت.

تلاش برای علمی نمودن روابط بین الملل با ظهور رفتارگرایی و تسلط این روش در عرصه روابط بین الملل، بویژه با ظهور نظریاتی چون نئورئالیسم و نئولیبرالیسم، شرایط را برای مطالعه ارزش‌های فرهنگی پیچیده‌تر از گذشته نمود. نظریات نئورئالیسم و نئولیبرالیسم که در قالب خردگرایی قرار دارند، هرگونه تلاش برای مطالعه ارزش‌های فرهنگی را به دلیل ذهنی بودن اقدامی غیرعلمی می‌دانستند. این نظریات معتقد بودند که کاملاً خالی از ارزش‌ها هستند و تنها بیان‌کننده عینیات و واقعیات جهان هستند. با این وجود، در دهه ۷۰ و ۸۰ با طرح اندیشه‌های جدید، نشان داده شد تا چه میزان تلاش برای جداساختن ارزش‌ها و متغیرهای فرهنگی از جهان سیاست و روابط بین الملل اقدامی نادرست و در عین حال ناممکن است. نظریه‌پردازان جدید چون نظریه‌پردازان مکتب انتقادی، پست‌مدرن‌ها و سازه‌انگاران با نقد دیدگاه‌های خردگرایان نشان دادند که حذف ارزش‌های فرهنگی از نظریه‌های روابط بین الملل امکان‌پذیر نیست. این نظریه‌پردازان نشان دادند چگونه رئالیست‌ها و لیبرال‌ها خود به شدت تحت تاثیر ارزش‌هایی قرار داشته‌اند که خود منکر آنها بوده‌اند. به عنوان مثال، اشلی از کارشناسان برجسته پست‌مدرن نشان داد دیدگاه‌های والتز به شدت تحت تاثیر ارزش‌های غربی قرار دارند. ضمن این که تلاش برای حذف ارزش‌های فرهنگی از روابط بین الملل نه تنها کمکی به علمی نمودن روابط بین الملل نمی‌کند، بلکه شناخت را در این حوزه به شدت محدود می‌نماید. بر این اساس علم سیاست و روابط بین الملل اصولاً با ارزش‌ها و عوامل فرهنگی گره خورده است؛ در نتیجه هرگونه تلاش برای حذف ارزش‌ها و متغیرهای فرهنگی به معنای نادیده گرفتن بخش مهمی از روابط بین الملل می‌باشد.

طرح این مباحث باعث شد تا کارشناسان روابط بین الملل بیش از گذشته به تجزیه و تحلیل نقش ارزش‌ها و شاخص‌های فرهنگی در روابط بین الملل در دو جریان بپردازند. جریان اول که حول اندیشه‌های جهانی‌شدن، بین الملل‌گرایی و بویژه نظریات فوکویاما قرار دارد، تاکید خاصی برای یک‌پارچگی فرهنگی جهان و در نتیجه پایان درگیری‌ها و اختلافات دارد. در این دیدگاه‌ها تاکید می‌شود

جهان از نظر فرهنگی به دلیل انقلاب اطلاعات و ارتباطات و همچنین برتری الگوی لیبرال\_دموکراسی در حال یک پارچه شدن است. در چنین شرایطی به دلیل گسترش فرهنگ و ارزش های مشترک، احتمال کمتری برای ایجاد اختلاف و در نتیجه درگیری وجود دارد. بنابراین این دیدگاه نقش فرهنگ را در روابط بین الملل کاملاً مثبت در نظر می گیرد.

در مقابل این دیدگاه خوش بینانه، دیدگاه های هستند که نقش فرهنگ را در دوران جدید مخرب و عاملی برای درگیری و اختلاف می دانند. بر این اساس، گفته می شود با توجه به انقلاب ارتباطات و اطلاعات، تمدن های مختلف از تفاوت های خود بیشتر آگاه می گردند، در نتیجه زمینه بیشتری برای اختلاف ایجاد می گردد. به عنوان مثال، هانتینگتون جهان را به چند حوزه تمدنی تقسیم می کند که در حال رقابت و درگیری با هم هستند. جالب آن که روندهای کنونی نیز تا حد زیادی نشان دهنده همین موضوع است. به عنوان مثال، گسترش شبکه های تروریستی ضد غربی در میان کشورهای اسلامی چون القاعده و همچنین حمله آمریکا به عراق و افغانستان را عده ای نشان دهنده درگیری تمدن های غربی و اسلامی می دانند. همچنین می توان به اختلافات چین و آمریکا اشاره نمود. گسترش قدرت اقتصادی و نظامی چین یکی از نگرانی های عمده آمریکا است که به باور بسیاری ناشی از اختلافات تمدنی و فرهنگی دو کشور است.

علی رغم وجود این اختلافات گسترده در مورد نقش فرهنگ در روابط بین الملل آنچه مورد تأیید همه کارشناسان است، اهمیت نقش فرهنگ در روندهای بین المللی چون همگرایی، واگرایی، صلح، جنگ، مجادله، مصالحه و دوستی، دشمنی است و نمی توان فرهنگ را صرفاً عامل تقابل یا تعامل در عرصه روابط بین الملل دانست.

## منابع

### منابع فارسی

- بریان، پی‌یر، *تاریخ امپراتوری هخامنشی*، ترجمه مهدی سمسار، جلد اول (تهران: نشر زاریات، ۱۳۷۲).
- بزرگی، وحید، *دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل* (تهران: نشرنی، ۱۳۷۷).
- بیلیس، جان و استیو اسمیت، *جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عرصه نوین زمینه تاریخی، نظریه ها، ساختارها و فرایندها*، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران (تهران: موسسه فرهنگی مطالعات بین الملل ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳).
- جکسون، رابرت و گئورگ سورنسون، *درآمدی بر روابط بین‌الملل*، ترجمه مهدی ذاکریان و دیگران (تهران: نشر میزان، ۱۳۸۳).
- ریوز، جولی، *فرهنگ و روابط بین الملل*، ترجمه محسن بیات (تهران: نشر پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷).
- سلیمی، حسین، *فرهنگ‌گرایی، جهانی‌شدن و حقوق بشر* (تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳).
- قوام، عبدالعلی، *روابط بین الملل، نظریه ها و رویکردها* (تهران: نشر سمت، ۱۳۸۴).
- لینکلینتر، اندرو، *مارکسیسم*، ترجمه علیرضا طیب (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۶).
- مشیرزاده، حمیرا، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل* (تهران: نشر سمت، ۱۳۸۶).
- مورگنتا، هانس. جی، *سیاست میان ملتها: تلاش در راه قدرت و صلح*، ترجمه حمیرا مشیرزاده (تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴).
- نقیب‌زاده، احمد، *تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران* (تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱).
- وبر، ماکس، *دانشمند و سیاستمدار*، ترجمه احمد نقیب‌زاده (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۶).
- هانتینگتون، ساموئل، *نظریه برخورد تمدن‌ها*، ترجمه مجتبی امیری (تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴).

### منابع انگلیسی

- Almond, Gabriel & Sidney Verba, *the Civil Culture Revisited* (Boston: Little Brown, 1980).
- Carr, E.H., *the Twenty Years Crisis: An Introduction to the Study of International Relation* (London: Macmillan, 1939).
- Cox, Robert, "Toward a Post - Hegemonic Conceptualization of World Order: Reflections on the Relevancy", In: Robert Cox and Timothy J. Sinclair *Approaches to World Order* (Cambridge: Cambridge University Press, 1996).
- Fukuyama, Francis, *the End of History and Last Man* (New York: Praeger, 1992).
- Fukuyama, Francis, "The Clash of Cultures and American Hegemony", 2006 at: <http://www.the.american-interest.com>
- German, R.D & Kennedy, Michael, "Engaging Gramsci: International Relation Theory and the new Gramscians", *Review of International Relation*, 1998, 241.
- Hass, E. B., *The Uniting of Europe: Politics, Social and Economic Forces* (London: Stevens, 1985).
- Hoare G. & Smith, Newell, *Selection from the Prison Notebooks* (London: Lawrence and Wishart, 1972).
- Human Rights and the Debate between Universalism & Cultural Relativism 2002, at: <http://www.cceia.org/media/254-sen.pdf>

- Huntington, Samuel, “the Erosion of American National Interest”, *Foreign Affairs*, September/ October, 1997.
- Keohane, Robert O., *After Hegemony: Cooperation and Discord in world Political Economy* (Princeton: Princeton University Press, 1981).
- Miller, Lynn, *Global Order: Values and Power in International Relations* (Boulder: West View Press, 1985).
- Mitchell, G. M., *International Cultural Relations* (London: Allen and unwind Publishers, 1986).
- Moko, Soedjet & Kenneth W. Thompson, *Cultural Diplomacy in World Politics* (New York: Free Press, 1979).
- Morgenthau, *Hans J., Politics among Nation: The Struggle for Power and Peace* (New York: Knopf, 1948).
- Nye, Joseph, *Soft Power: the Means to Success in World Politics* (New York: Public Affairs, 2004).
- Nye, Joseph, “Think Again, Soft Power”, *Foreign Policy*, 1 March, 2006, at: <http://www.yaleglobal.yale.edu.disply.article.id=7095>
- Waltz, Kenneth N., *Theory of International Politics* (New York: Colombia University Press, 1979).
- Waltz, Kenneth N., *Man, the State and War: a Theoretical Analysis* (New York: Colombia University Press, 1959).
- Wendt, Alexander, *Social Theory of International Politics* (Cambridge: Cambridge University Press, 1999).

♦ تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه های سیاست و روابط بین الملل: فرهنگ به عنوان... —————

- Zebfuss, Maja, *Constructivism in International Relation* (London: Cambridge University Press, 2002).

Archive of SID